جلسه 403

دوشنبه 23/09/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که اگر کسی مضطر شد به سوء اختیار خودش در بقاء در مکان مغصوب. مرحوم آقای صدر فرمودند: بنابر اینکه تنها سجود متحد با غصب است کما هو الصحیح، نماز می خواند با اشاره به سجود. ایماء می کند الی السجود.

ولکن بنابر نظر کسانی که صلاة ایمائیه را هم متحد با غصب می دانند، علی القاعدة تکلیف به عصیان و سوء اختیار ساقط شده بوده است، وبر این مکلف دیگر فعلا نماز واجب نیست وإن کان یعاقب علی ترکه للصلاة. ولکن چون از مذاق شارع به دست آوردیم یا اجماع داریم که این مکلف نمی تواند در این حال نماز را ترک کند، ملتزم می شویم طبق این نظر که این مکلف باید نماز اختیاری بخواند، چون دلیل لبی داریم، مذاق شارع را احراز کردیم که نمازی که عمود دین است از این مکلف ساقط نشده است. علم به مذاق شارع داریم.

مرحوم آقای صدر فرموده اند[[1]](#footnote-1): فرق ما با مرحوم آقای خوئی این است که ما می گوئیم عقل نمی گوید باید عبادت محبوب مولا باشد. ممکن است به نظر عقل مبغوض را به عنوان عبادت انجام بدهیم، اما به شرط اینکه در مقابل این مبغوض بدیل ممکن این مبغوض، مبغض اشد باشد. یکی وقت امر دائر است بین مبغوض وغیر مبغوض. روشن است که نمی شود قصد تقرب محرک بشود که انسان مبغوض مولا را بر غیر مبغوض او مقدم بکند. اما یک وقت بحث مبغوض اخف ومبغوض اشد هست، ولو به سوء اختیار فعلا مکلف امرش دائر است بین اختیار بد و بدتر. چه اشکالی دارد که بد را بخاطر مولا انتخاب کند؟ تقدیم کند بد را بر بدتر قربة الی الله. امر هم به آن می تواند تعلق بگیرد. مولا می بیند این عبد به سوء اختیارش در این مکان مغصوب قرار گرفت، امر دائر است بین اینکه در این مکان تصرف صلاتی بکند که مبغوض اخف است. چرا؟ برای اینکه این غصب مقرون است به اینکه مصلحت صلاتیت را هم دارد طبق فرض. خب این مبغوض اخف است، یا به تعبیر دیگر مبغوض مقترن بالمصلحة. در مقابل آن غصبهایی هست اشد، مثل نوم در این مکان. سجود در این مکان بدیلش یا نوم در این مکان است یا اضطجاع در این مکان است و هکذا. مولا امر بکند به سجود از باب امر به فاسد دفعا للافسد، اشکالی ندارد. قصد تقرب هم بکند مکلف با انتخاب این مبغوض اخف دفعا للمبغوض الاشد، این محذوری ندارد.

می فرماید: بله ظاهر خطاب امر این است که متعلقش محبوب است. ولذا ما چون فقط سجود را متحد با غصب می دانستیم وعلی القاعده به خطاب های لفظی تمسک کردیم گفتیم این آقا نماز با ایماء الی السجود بخواند سجود را ترک کند. چون به مذاق شارع که تمسک نکردیم. ظاهر خطاب را دیدیم. خب ظاهر خطاب را ببینیم ظاهر خطاب به عبد می گوید متعلق باید محبوب باشد و این سجود محبوب نیست. اما طبق نظر اتحاد غصب صلاة ایمائیه خطاب های لفظی ساقط شد. لاتدع الصلاة بحال هم دیروز گفتیم که دلالت بر بقاء امر در این مورد اضطرار به سوء اختیار نمی کرد، فقط دلیل لبی بود، علم به مذاق شارع. دلیل لبی که ظاهر ندارد تا بگوئیم ظاهرش این است که متعلقش محبوب است. فقط عقل حاکم است. عقل هم می گوید من هیچ اقتضاء نمی کنم که متعلق امر محبوب باشد. بلکه ولو مبغوض هم باشد، در آنجایی که بدیلش مبغوض اشد است هیچ محذوری ندارد، قصد تقرب هم به آن می شود کرد و امر به آن هم ممکن است.

ولذا مرحوم آقای صدر می فرمایند: جناب آقای خوئی! چرا فرمودید که این تصرف صلاتی ما کشف می کنیم به برکت الصلاة لاتسقط بحال که از اول حرام و مبغوض نبود. نخیر، همین سجود هم و همین تصرف صلاتی هم مبغوض بود حرام بود، ولکن الان مکلف امرش دائر است بین انتخاب این مبغوض اخف ومبغوض اشد که غصب هایی که غصب صلاتی نیست. مشکلی ندارد. مذاق شارع گفت نماز از این شخص ساقط می شود، مذاق شارع دلیل لبی است. نماز می خواند فعل مبغوض را اتیان می کند قربة الی الله، عقاب هم می شود بر این عمل مبغوض، اما به عنوان عبادت هم از او پذیرفته می شود. این فرمایش آقای صدر.

سؤال وجواب: اولا احتمال اخف بودن هم کافی است برای قصد تقرب. چون مسلم وضع سجود در این مکان از نوم در این مکان بدتر نیست. فوقش ممکن است مساوی باشد. احتمال اخف بودن کافی است برای قصد تقرب. محتمل الاهمیة هم که جزء مرجحات است. ثانیا: فرض این است که ما علم به مذاق شارع پیدا کردیم. فعلا بحث ما با آقای خوئی ره است که آیا کشف می شود که از اول این تصرف صلاتی در اینجا حرام و مبغوض نبود و لایعاقب علیه المکلف، یا نه، طبق اطلاق دلیل تحریم غصب این مکلف هم قصد تقرب می کند با این تصرف صلاتی وهم خود را آماده می کند که کتک بخورد بخاطر همین غصب. آقای صدر می گوید خب علم به مذاق شارع عقلا کشف نمی کند از مبغوض نبودن این غصب صلاتی. مقتضای جمع بین اطلاق دلیل تحریم غصب با این علم به مذاق شارع این چیزی است که ما می گوئیم/

اقول: فقط اشکال ما به آقای صدر این است که واقعا خلاف مرتکز عقلائی ومتشرعی نیست؟ فعلٌ یعاقب علیه العبد این عبادت مولا بشود؟!. حالا یکوقت مبغوض است و لایعاقب علیه. مثل اینکه این اضطرار به سوء اختیار نبود، مضطر بود از بلندی پایش لیز خورد، یا باید بیفتد روی پسر شیرخوار مولا و او بمیرد یا روی گوسفند شیرخوار مولا و او تلف بشود، مولا هم دوست دارد این گوسفند شیرخوار را ولی پسر شیرخوار خودش را یک مقدار بیشتر دوست دارد. بله اینجا عبد مضطر است انتخاب می کند افتادن روی گوسفند و بره شیرخوار را قربة الی المولی. حرف خوبی است و بسیار مطلب متینی است. اما در جائی که عبد روی آن بلندی ایستاده مولا می گوید خودت را پرتاب نکن، می گوید می کنم. خودش را پرتاب می کند، ولی در بین راه می گوید به عشق توی مولا من خودم را پرتاب کردم روی آن بره شیرخوار قربة الیک. بعد مولا این را می آورد کتک می زند، می گوید تو به سوء اختیار این کار کردی. ولی بگوید خب از اینکه مرا عبادت کردی ممنون و متشکرم. آیا این عقلائی است؟ ارتکاز عقلائی ومتشرعی این را قبول می کند؟ ولذا انصاف این است که فرمایش آقای صدر خلاف مرتکز عقلائی ومتشرعی است.

سؤال وجواب: به قول آقای خوئی بنابر اینکه صلاة ایمائیه متحد با غصب است راه دیگری نداریم غیر از آن چیزی که آقای خوئی گفت که کشف کنیم از اول این تصرف صلاتی مبغوض نبود در این فرض اضطرار به سوء اختیار.

یک مطلب را هم بگویم وعرضم را تمام کنم: به نظر ما که اصلا ترکیب صلاة وغصب انضمامی بود در جائی که مهر وفرض که روی او نماز می خواند مباح باشد، ولذا ما معتقدیم که این شخص باید نماز اختیاری بخواند. بله اگر مهر ویا فرض غصبی بود آنجا قبول داریم فرمایش آقثای خوئی را که فرمود نماز می خواند مع الایماء الی السجود.

طبق نظر کسانی که می گویند صلاة ایمائیه هم متحد با غصب است، مثل محقق عراقی، خب همانطور که آقای خوئی فرمود (والبته آقای صدر هم در نتیجه موافق بود در تحلیل اختلاف بود) این آقا نماز می خواند با سجود اختیاری.

مرحوم آقای حکیم فرموده: سجود اختیاری غصب زائد است. اصلا شما فرض کنید اضطرار لابسوء الاختیار. بایستد یا رکوع بکند از حیث تصرف در فضاء مغصوب مساوی است قبول، اما سجود تصرف بیشتر است در ارض مغصوب. در حال ایستادن به اندازه مثلا سی سانت دو قدمش زمین را اشغال می کند، ولکن در هنگام سجود یا در هنگام جلوس زمین بیشتری را اشغال می کند و تصرف می کند. مشکل فضاء مغصوب اگر بود، بله فرقی نمی کرد چه انسان بایستد چه بنشیند و چه رکوع بکند. اما مشکل این است که آدم فقط روی دو تا قدم پایش که نمی نشیند. با حالت تجافی که نیست. می خواهد سجده بکند، خب سجده مکان بیشتری را اشغال می کند. این مثل این می ماند که یکی بگوید ما که مضطریم در این مکان بمانیم پس آب هم بریزیم روی این زمین. آب ریختن روی این زمین تصرف زائدی است. خب شما هم می خواهید در مکان بیشتری تصرف کنید این غصب زائدی است. ولذا لازمه فرمایش آقای حکیم این است که قیام آری، رکوع آری، جلوسش با حالت تجافی هم آری، ولی سجودش هرگز. چرا؟ برای اینکه سجودش مکان بیشتری را می طلبد، واین می شود تصرف زائد. این را ایشان در مستمسک 5/430 مطرح کرده است.

اقول: انصافا فرقی نمی کند. غصب در مکان یا در فضاء مساوی است. بالاخره این آقا کونش در این مکان غصب است، حالا با به نحو تصرف در این ارض یا تصرف در این فضاء. دستش را بگذارد روی زمین غصب است، دستش را بگذارد روی هوا هم غصب است. اینجور نیست که دستش روی زمین بگذارد غصب زائد باشد چون هم تصرف در فضاء است و هم تصرف در این ارض. یک غصب است، حالا این غصب به انحاء مختلفی موجود می شود، گاهی این اشغال حیز به نحو قیام است گاهی به نحو جلوس است و گاهی به نحو سجود است. والا یعنی شما می فرمائید کسی که مضطر شد لابسوء الاختیار باید ایستاده بخوابد، اگر دراز بکشد بخوابد حرام است؟ مگر به حرج بیفتد والا باید ایستاده بخوابد. این عرفی است؟ من بخوابم یا بایستم خوابیدنم تصرف بیشتری است در این مکان مغصوب؟! غصب اشغال حیز است. خب اشغال حیز چه فرق می کند به نحو اضطجاع باشد یا به نحو قیام؟. واقعا تحریم غصب که یک امر عقلائی است این چیزها را می فهماند. واصلا اشغال حیّز که مساوی است إما بنحو القیام أو بنحو الاضطجاع علی الارض. فرقی نمی کند که بگوئیم وقتی می خوابی جای بیشتری را گرفتی. فرقی نمی کند. خب اینکه جای بیشتری را گرفت ولی به لحاظ فضای عمودی جای کمتری را گرفت. قیام فضای عمودی را اشغال می کند و نوم فضای افقی وزمین را اشغال می کند. چه فرقی می کند؟!. ( فرع دیگری را مطرح نکنید که مزاحم مالک می شود، او مشکل دیگری است. فرض مسأله جائی است که مزاحم مالک نمی شود، اصلا مالک اینجا نیست. تلفنی گفت نه به قیامت راضی ام و نه به نومت ولکن از نومت بیشتر بدم می آید. خب بیشتر بدت بیاید یا کمتر تو خدا که نیستی. تو مالکی، اگر اذن ندادی قیامم هم حرام و نومم هم حرام، ولی من مضطرم الی احدهما. وجهی ندارد که قیام متعین باشد.

یقع الکلام فیما إذا تمکن من الخروج:

در باز شد این مکلف مضطر به سوء اختیار در آخر باغ دید سرایه دار در را باز کرد. خب این خروجش چه حکمی دارد و نماز در حال خروج چه حکمی دارد؟

اما الخروج: پنج قول راجع به این خروج وجود دارد:

قول اول: قول مرحوم شیخ انصاری و محقق نائینی است. فرموده اند: این خروج از اول هم حرام نبوده والان هم واجب است. اینکه از آخر باغ دیدی در را باز کرده اند داری می روی بیرون، این مصداق رد المال المغصوب الی صاحبه ومصداق تخلیص المکان عن الغصب هست. واین واجب است. و از اول هم این خروج حرام نبوده است. چون غصب حرام است، اما خروج که مصداق غصب نیست بلکه مصداق رد المغصوب است.

صاحب مدارک هم گفته: اصلا اینکه بعضی ها گفته اند خروج مبغوض است ومعاقب علیه است ولو عقلا لازم است، این غلطٌ صدر من بعض الاصولیین.

لازمه فرمایش شیخ ره این است که: اگر مالک گفته بود تا سر ساعت نه راضی ام در این باغ بمانی. من تا ساعت نه در این باغ هستم، از نه تا نه وپنج دقیقه طول می کشد بیایم بیرون، آن چنج دقیقه بعد از زمان اذن مالک است. طبق نظر این بزرگواران باید اشکال نداشته باشد. چون قبل از ساعت نه که من معذور بودم، از نه تا نه و پنج دقیقه هم که من غصب نمی کنم بلکه دارم رد امانت می کنم الی صاحبها.

ممکن است این مثال را بگوئید ملتزم می شویم لذا یک مثال شنیعی بزنم: عقد موقتی با خانمی بست ساعت نه وقتش تمام می شود. خب این باید جوری از این زن جدا بشود که سر ساعت نه دیگر تماسی با او نداشته باشد. بگوید نه، ما آن ابتعاد را از سر ساعت نه شروع می کنیم، یکی دو دقیقه طول می کشد تا از او جدا بشود، آنها هم که دیگر مصداق حرام نیست. آیا می شود به اینها ملتزم شد؟

جناب شیخ اعظم! این شخص که غاصب است در دار مغصوب است دخولش هم غصب است، خروجش هم غصب است. مگر غصب چیست؟ غصب تصرف در مال غیر است بدون اذنش. این آقا از آن آخر باغ دارد قدم بر می دارد می آید تا در باغ، اینها مصداق تصرف در مال غیر نیست؟! اینها مصداق اشغال ارض غیر نیست؟! قطعا اشغال است. بله این حکرات خروجیه مقدمه است برای ترک غصب در زمان لاحق. برای اینکه من ترک کنم غصب را در ساعت نه و پنج دقیقه، مقدمه ترک غصب در ساعت نه و پنج دقیقه این است که از ساعت نه تا نه و پنج دقیقه از آخر باغ قدم بردارم بیایم دم در باغ. این حرکات خروجیه که پنج دقیقه طول می کشد مقدمه ترک غصب است از ساعت نه وپنج دقیقه به بعد. این مقدمه است. ولذا این فرمایش درست نیست.

سؤال وجواب: خب او به سوء اختیار رفت. پس زنا هم منصرف است از ابتعاد زانی از مزنی بها. زنا یعنی التقاء الختانین. نخیر، دخولا و خروجا وبقائا همه زنا است. غصب هم همین است.

قول دوم: قول ابی هاشم جبائی، محقق قمی، حضرت امام. فرموده اند: این خروج هم حرام است بالفعل، و هم واجب است. البته امام می فرماید وجوبش مبتنی است بر اینکه مقدمه واجب، واجب باشد.

اما اینکه حرام است بالفعل، چون مصداق غصب است. اما اینکه واجب است، چون مقدمه تخلص از غصب زائد است. وجوب بالفعل وجوبا مقدمیا، حرمت هم بالفعل.

به این قول دوم اشکال کرده اند. گفته اند بقاء نهی از این خروج به چه غرضی هست؟ تا قبل از دخول در این مکان، غصب حرام بود، صادق بود این غصب هم بر دخول و هم بر بقاء وهم بر خروج. اما بعد از دخول، بقاء حرمت خروج به چه هدفی هست؟ اگر به هدف این است که من ترک کنم این غصب را با ترک دخول. دیگر من عاجزم، چون فرض این است که من دخول در این مکان مغصوب کردم. نمی شود این نهی از خروج باقی باشد به داعی ترک خروج بترک الدخول. که آقا داخل در این مکان نشو، و به این طریق هم از غصب دخولی اجتناب کردی و هم از غصب خروجی. خب این داعی مربوط می شود به قبل از زمان دخول. آنوقت نهی کردند از غصب که منطبق بر خروج هم بود به داعی اینکه من اصلا داخل نشوم در این مکان. ولی فرض این است که من الان داخل شده ام. الان به من بگویند حرام است بر تو خروج چون غصب است، این به چه داعی ای است؟ آیا به داعی این است که خارج نشوم و باقی بمانم در آن مکان؟ اینکه معقول نیست. این سوق دادن مکلف است به غصب بیشتر. پس نهی از خروج بعد از دخول اگر به داعی این است که مکلف ترک کند خروج را بالاجتناب عن الدخول. خب فرض این است که این دخل. و اگر به داعی این است که ترک کند خروج را به بقاء در این مکان مغصوب، اینکه سوق مکلف است به غصب اشد. چون هر چه بیشتر در این مکان مغصوب بماند غصب زائدی محقق می شود.

ولذا صاحب فصول ملتزم شده است که این خروج تا قبل از دخول نهی داشت، ولی بعد از دخول دیگر بقاء نهیش غیر معقول است. این آقایی که داخل در این مکان مغصوب شد خروجش حرمت سابقه دارد، عصیان هم کرده است این مکلف آن حرمت سابقه را، ولی حرمت فعلیه ندارد.

حضرت امام یک کلمه جواب می دهد ما هم قبول داریم. می فرماید خطابات قانونیه است. درست است که بقاء نهی از خروج به داعی سوق الی البقاء فی هذا المکان نیست. ولکن دلیل خاص که نیامد بگوید لاتخرج. بعد ما دخل المکلف دلیل خاص به او نگفت لاتخرج تا بگوئید این نهی لغو است. به چه داعی ای گفت لاتخرج؟ اگر بلاداعی گفت لغو است. اگر به داعی سوق الی البقاء گفت، سوق الی الغصب الاشد است. آقا خطابات قانونیه است. مولا چه لزومی دارد بعد از اضطرار به سوء اختیار نهیش را ساقط کند. مثل این می ماند که یک آدمی از بلندی خودش را پرتاب کرد روی زمین، بعد از اینکه پرتاب کرد بگوئید نهی از اضرار به نفس بقائش چه اثری دارد، دیگر کار گذشت از دست او خارج شد، خود را از بالا پرتاب کرد دو دقیقه دیگر از این آپارتمان ده دقیقه ای می افتد روی زمین یا فوت می کند یا دست وپایش می شکند. در این دو دقیقه وسط راه، این لاتقتل نفسک و لاتضر بنفسک چه اثری دارد؟ آقای خوئی وآقایان دیگر گفته اند ما آنجا هم می گوئیم نهی ساقط است. آقای صدر هم گفته نهی ساقط است چون بقائش لغو است. می گوئیم چرا؟ در خطابات قانونیه این حرفها مطرح نیست. خطاب قانونی می گید یحرم قتل النفس، یحرم الاضرار بالنفس. الان هم این خطاب شامل این آقا می شود ولو بقائش الان هیچ اثر زائدی ندارد، هیچ زاجریت فعلیه ندارد. ولی زاجریت سابقه می توانست داشته باشد.

ولذا ما هم این فرمایش حضرت امام ره را تقویت می کنیم، معتقدیم این خروج حرام بالحرمة الفعلیة. فقط می گوئیم واجب نیست، برای اینکه مقدمه واجب به نظر ما وجوب ندارد.

1. - نقل به معنا می کنم کلام اقای صدر را. [↑](#footnote-ref-1)